

درباره امر سیاسی

شانتال موفه

ترجمه‌ی

منصور انصاری



رخ‌دادنو

موفه، شانتال، ۱۹۲۳ م. Mouffe Chantal	سرشناسه:
درباره امرسیاسی / شانتال موفه؛ ترجمه‌ی منصور انصاری	عنوان و نام پدیدآور:
تهران: خرداد ۱۳۹۰	مشخصات نشر:
۵ - ۸۷ - ۵۶۲۵ - ۶۰۰ - ۹۷۸	شابک:
فیبا	وضعیت فهرست‌نویسی:
On the political, 2005	یادداشت:
عنوان اصلی:	یادداشت:
کتابنامه به صورت زیرنویس	موضوع:
علوم سیاسی - فلسفه	موضوع:
دموکراسی	موضوع:
چپ و راست (علوم سیاسی)	موضوع:
انصاری، منصور، مترجم	شماره افزوده:
۱۳۹۰ د ۹ م / JAVI	رده‌بندی کتابخانه:
۲۳۵۷/۶	رده‌بندی دیویی:
	شماره کتابشناسی ملی:

تهران، خیابان انقلاب، روبه‌روی دانشگاه تهران، ساختمان فروزنده، واحد ۵۱۲.
کد پستی ۱۳۱۴۷۴۴۱۷۸، تلفن: ۶۶۴۹۸۲۹۳، نمابر: ۶۶۴۹۸۲۹۴
• ناشر خداداد نو

Chantal Mouffe	شانتال موفه
On the political	درباره امرسیاسی

ترجمه‌ی منصور انصاری	
• چاپ اول ۱۳۹۱ تهران	• شمارگان ۱۱۰۰ نسخه
• لیتوگرافی خدمات فرهنگی صبا	• چاپ غزال
• طرح روی جلد حسن کریمزاده	

شابک ۵-۸۷-۵۶۲۵-۶۰۰-۹۷۸	ISBN 978-600-5625-87-5
------------------------	------------------------

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است	Printed in Iran
--	-----------------

فهرست

۹	مقدمه
۱۵	سیاست و امر سیاسی
۱۷	امر سیاسی به مثابه نهضت (آنتاگونیسم)
۲۱	پلورالیسم و رابطه دوست/دشمن
۲۴	سیاست به مثابه هژمونی
۲۶	کدام رابطه "ما/آنها" برای سیاست دموکراتیک؟
۲۸	دیدگاه‌های کانتی درباره نظام پارلمانی
۳۲	فروید و هویت‌یابی
۳۶	رویارویی آگونیسمی
۴۱	فراسوی مدل مبتنی بر وجود مخالف؟
۴۲	بک و "بازآفرینی سیاست"
۴۴	ظهور سیاست فرعی
۴۸	گیدنز و جامعه پسا - سستی
۵۱	دموکراتیزه کردن دموکراسی
۵۲	دیدگاه پسا - سیاسی
۵۸	دموکراسی گفتگویی در مقابل دموکراسی آگونیسمی
۶۰	لفاظی‌های مدرنیزاسیون
۶۲	گیدنز و راه سوم
۶۶	نوسازی حزب کارگری

۶۹	چالش های کنونی در برابر برداشت پسا - سیاسی
۷۱	یوپولیسم دست راستی
۷۳	مخاطرات مدل اجماعی
۷۶	سیاست مطابق اخلاق
۸۰	تروریسم به مثابه نتیجه جهان تک قطبی
۸۶	جهانشمول گرایی دموکراسی لیبرال
۹۳	کدام نظم جهانی: جهان میهنی یا تک قطبی؟
۹۵	فرایندی گرایی دموکراتیک
۹۹	دموکراسی جهان - سیاسی
۱۰۶	دموکراسی و حکمرانی جهانی
۱۱۰	دموکراسی مطلق انبوه خلق؟
۱۱۸	به سوی نظم جهانی چند قطبی
۱۲۳	نتیجه گیری
۱۲۴	محدودیت های پلورالیسم
۱۲۷	پلورالیسم مدرنیته ها
۱۲۸	برداشت دو رگه ای از حقوق بشر
۱۳۰	کدام اروپا؟
۱۳۵	ضمیمه: مارکسیسم و پست مدرنیته / گلین دالی
۱۴۲	شالوده شکنی درون مارکسیسم: از اقتصاد باوری تا فرهنگی
۱۴۹	گفتمان و سیاست
۱۵۶	پست مدرنیته و انقلاب دموکراتیک: بازگرداندن مارکسیسم به تاریخ
۱۵۸	نتیجه گیری

مقدمه

در این کتاب قصد دارم به سراغ دیدگاهی بروم که "عقل سلیم" را در اکثر کشورهای غربی تحت نفوذ خود قرار داده است: یعنی این ایده که مرحله کنونی توسعه اقتصادی - سیاسی که بدان رسیده‌ایم، پیشرفت بزرگی در تکامل بشریت محسوب می‌شود و باید قدر دان امکاناتی باشیم که این مرحله از پیشرفت فراهم کرده است. جامعه‌شناسان ادعا می‌کنند که وارد "مدرنیته دوم" یا ثانوی شده‌ایم که در آن افراد رها شده از پیوندهای جمعی، اینک می‌توانند وقت خود را صرف سبک‌های زندگی متنوعی بکنند که از دل‌بستگی‌های منسوخ و قدیمی رسته‌اند. "جهان آزاد" بر کمونیسم پییره شده است و با تضعیف هویت‌های جمعی، اکنون جهان "بدون دشمن" ممکن شده است. منازعات متعصبانه به تاریخ پیوسته و اکنون از طریق دیالوگ و گفتگو می‌توان به اجماع دست یافت. ما به برکت جهانی‌شدن و عام و جهانشمول شدن دموکراسی لیبرال می‌توانیم منتظر آینده جهان‌میهنی باشیم که صلح و بهروزی به ارمغان خواهد آورد و حقوق بشر را در سراسر جهان متحقق خواهد کرد.

من در این کتاب می‌خواهم این برداشت "پسا - سیاسی" (post-political) را به چالش بکشم. هدف عمده من آن دسته از افراد در اردوگاه مترقی هستند که این نگرش خوش‌بینانه از جهانی‌شدن را به آغوش کشیده‌اند و به رکیب مدافعان دموکراسی مبتنی بر اجماع تبدیل شده‌اند. با بررسی و مذاقه برخی از نظریه‌های مدرن پسا‌سیاسی در مجموعه‌ای از حوزه‌ها - جامعه‌شناسی، نظریه سیاسی و روابط بین‌الملل - این استدلال را مطرح خواهم کرد که چنین رهیافتی عمیقاً برخاسته است، و به جای آن‌که به "دموکراتیزه‌شدن" دموکراسی

کمک کند، خود ریشه بسیاری از مشکلاتی است که اکنون گریبان نهادهای دموکراتیک را گرفته است. مفاهیمی مانند "دموکراسی غیرحزبی"، "دموکراسی گفتگویی"، "دموکراسی جهان‌میهنی"، "حکمرانی خوب"، "جامعه مدنی جهانی"، "حاکمیت جهان‌میهنی"، "دموکراسی مطلق" — به‌عنوان مجموعه‌ای از مفاهیم رایج و مدرن — همه به دامن برداشت ضدسیاسی پناه برده‌اند که نمی‌خواهند به بعد خصمانه سیاست به‌عنوان جزء برساننده امر سیاسی اذعان کنند و از پذیرش آن سرباز می‌زنند. هدف آن‌ها ایجاد جهانی "فراسوی چپ و راست"، "فراسوی هرمونی"، "فراسوی حاکمیت" و "فراسوی آنتاگونیسم" است. چنین اشتیاقی حاکی از فقدان درک از آن چیزی است که محل نزاع و مسأله اصلی در سیاست دموکراتیک است و به همین‌سان حاکی از فقدان درک از پویایی‌های ساخت هویت‌های سیاسی می‌باشد و همچنان که خواهیم دید به تشدید قوه تخاصم و آنتاگونیسم موجود در جامعه کمک کرده است.

در بخش عمده‌ای از بحث خود به بررسی پیامدهای نفی آنتاگونیسم در حوزه‌های گوناگون — هم در نظریه و هم در سیاست — خواهم پرداخت. به باور من این تصور که می‌توان سیاست را برحسب مفاهیمی مانند اجماع و آشتی تعریف کرد، نه تنها به لحاظ نظری اشتباه است بلکه از حیث سیاسی خطرناک می‌باشد. اشتیاق به جهانی که بر تمایز "ما/آن‌ها" پرور شده باشد، مبتنی بر مقدمات و مفروضات معیوبی است؛ و کسانی که چنین بینشی دارند، به ناگزیر واقعیت سیاست دموکراتیک را نادیده می‌گیرند.

مسلماً نادیده گرفتن عنصر آنتاگونیسم، امر جدیدی نیست. نظریه دموکراتیک مدت‌هاست که تحت تأثیر این ایده است که خیر درونی و معصومیت اولیه انسان‌ها شرط ضروری برای اثبات امکان و مقبولیت دموکراسی است. مسأله تفکر سیاسی جامعه‌ی دموکراتیک مدرن عمدتاً مبتنی بر خوش‌بینی نسبت به جامعه‌پذیری انسان بوده است. خشونت و تخاصم به‌عنوان پدیده‌های کهنه‌ای دیده می‌شوند که می‌توان آن‌ها را به برکت پیشرفت مبادله و ایجاد ارتباط شفاف در میان مشارکت‌جویان عقلانی، از طریق نوعی قرارداد اجتماعی، از میان

برداشت. کسانی که این نگرش خوش‌بینانه را به چالش می‌کشند به‌طور خودکار به‌عنوان دشمنان دموکراسی تلقی می‌شوند. تلاش چندانی برای تبیین پروژه دموکراتیک بر مبنای انسان‌شناسی‌ای که به منش ضد و نقیض جامعه‌پذیری انسان و به این واقعیت صحنه نهد که عمل متقابل و آنتاگونیسم را نمی‌توان از هم جدا کرد، صورت نگرفته است؛ و امروزه به‌رغم همه آن چیزیهایی که از طریق رشته‌های گوناگون فراگرفته‌ایم، انسان‌شناسی خوش‌بینانه هنوز شایع و غالب است. برای مثال بعد از گذشته نیم قرن از مرگ فروید، هنوز در نظریه سیاسی در مقابل روان‌کاوی مقاومت می‌شود و درس‌های او درباره ریشه‌کن نشدن تخصم هنوز مورد قبول واقع نشده‌اند.

به‌نظر من، باور به امکان اجتماع عقلانی عام و جهانشمول، تفکر دموکراتیک را به مسیر غلطی کشانده است. وظیفه نظریه‌پردازان و سیاستمداران دموکراتیک به جای این‌که بکوشند تا از طریق رویه‌های ظاهراً بی‌طرف، نهادهایی را طراحی کنند تا میان همه منافع و ارزش‌های متعارض آشتی ایجاد کنند، این است که حوزه‌های عمومی پیکارگرایانه و آگونیسمی (agonistic) را ایجاد کنند تا در آن انواع پروژه‌های سیاسی هژمونیک مختلف بتوانند با هم پیکار کنند. به‌نظر من این شرط لازم برای اعمال مؤثر دموکراسی است. امروزه حرف‌های زیادی درباره دیالوگ و رایزنی زده می‌شود، ولی هنگامی که انتخاب واقعی در دسترس نیست و هنگامی که مشارکت‌کنندگان در بحث قادر نیستند تا بین بدیل‌های کاملاً متمایز دست به گزینش و تصمیم‌گیری بزنند، این حرف‌ها چه معنایی در میدان سیاسی خواهند داشت؟

شکی ندارم که لیبرال‌هایی که فکر می‌کنند می‌توان در سیاست به توافق عقلانی دست یافت و نیز کسانی که نهادهای دموکراتیک را به مثابه ابزارهایی برای یافتن پاسخ عقلانی به مشکلات متفاوت جامعه می‌بینند، برداشت من از امر سیاسی را هیچ‌انگارانه خوانده و آن را محکوم می‌کنند. به همین‌سان کسانی که در چپ افراطی به امکان دموکراسی مطلق باور دارند، مرا به سخره می‌گیرند. من به هیچ‌وجه نمی‌توانم آن‌ها را متقاعد کنم که رهیافت پیکارگرایانه من در خصوص سیاست

مبتنی بر فهم واقعی از امر سیاست است. من راه متفاوتی را پی می‌گیرم. در این کتاب قصد دارم تا به طرح پیامدهای نفی و انکار نزاع در "امر سیاسی" پردازم و از این‌رو نشان خواهم داد که چطور رهیافت مبتنی بر اجماع به جای ایجاد شرایط برای جامعه صلح‌آمیز، به ظهور آنتاگونیسم‌هایی منتهی خواهد شد که فقط دیدگاه سکارگرایانه و آگونیسمی از طریق فراهم کردن شکل مشروع برای بیان این تخصصات می‌تواند از بروز آن‌ها جلوگیری کند. به این روش امیدوارم ثابت کنم که اذعان به ریشه‌کن نشدن بعد منازعه‌ای در زندگی اجتماعی، شرط ضروری برای فهم چالشی است که سیاست دموکراتیک با آن مواجه است.

به دلیل عقلانیت‌باری رایج و مسلط در گفتمان سیاسی لیبرال، اغلب با مراجعه به نظریات نظریه‌پردازان محافظه‌کار، بینش‌های مناسب‌تری را برای فهم درست امر سیاسی یافته‌ام. آن‌ها بهتر از مدافعان لیبرال، مفروضات جزم‌گرایانه ما را به لرزه درمی‌آورند. به این دلیل است که نقد خود از اندیشه لیبرالی را در ظل و سایه متفکر بحث‌برانگیزی مانند کارل اشمیت مطرح می‌کنم. من بر این باور راسخ تأکید می‌کنم که ما درس‌های زیادی می‌توانیم از او به‌عنوان یکی از مخالفان سرسخت و زیرک لیبرالیسم فراگیریم. به این نکته کاملاً آگاهی دارم که چنین انتخابی به دلیل سازگاری اشمیت با نازیسم می‌تواند احساس بدی را و حتی شاید حتی دشمنی با من را فراهم کند. بسیاری چنین انتخابی را عملی منحرفانه، و اگر نه نامتعارف، ولی ناخوشایند تلقی می‌کنند. با این همه، بر این باورم که توانایی فکری نظریه‌پردازان و نه خصوصیات اخلاقی آن‌ها است که تعیین‌کننده معیار برای برقراری گفتگو با کارشان می‌باشد.

من خودداری اخلاقی بسیاری از نظریه‌پردازان دموکراتیک از درگیر شدن با اندیشه اشمیت را نمونه‌ای از گرایش اخلاق‌گرایانه‌ای می‌بینم که خاص زمانه پسا - سیاسی است. در واقع، نقد چنین گرایشی هسته اصلی تأمل مرا شکل می‌دهد. تز اصلی کتاب این است که برخلاف آنچه که نظریه‌پردازان پسا - سیاسی می‌خواهند ما باور کنیم، آن‌چه هم اکنون شاهد آن هستیم محو و نیست شدن امر سیاسی در بعد خصمانه‌اش نیست بلکه چیز دیگری است. مسأله این است که امروزه امر

سیاسی به بازی در جامه‌ای اخلاقی مشغول است. به عبارت دیگر، امر سیاسی هنوز عبارت است از تمایز "ما/آن‌ها"؛ ولی "ما/آن‌ها" به جای این‌که با مقولات سیاسی تعریف شود، بر مفاهیم اخلاقی استوار شده است. به جای رقابت بین "چپ" و "راست"، ما با منازعه بین "درست" و "غلط" مواجه شده‌ایم.

در فصل چهارم با استفاده از مثال‌های پوپولیسم دست راستی و تروریسم، به بررسی پیامدهای چنین جابه‌جایی — امر اخلاقی به جای امر سیاسی — برای سیاست داخلی و نیز بین‌الملل خواهم پرداخت و پرده از روی مخاطراتی برمی‌دارم که به دنبال دارد. استدلال من این است که هنگامی که کانال‌هایی وجود ندارد تا منازعات شکل‌پیکار بگیرند این منازعات تمایل دارند تا در شکل خصمانه ظاهر شوند. اکنون به جای این‌که رویارویی سیاسی بین مخالفان به شکل آگونیسمی دیده شود، رویارویی "ما/آن‌ها" به عنوان منازعه‌ای اخلاقی بین خیر و شر دیده می‌شود، مخالف فقط به عنوان دشمنی تلقی می‌شود که باید از میان برود و این روش مناسب با آگونیسم نیست. به این دلیل ما شاهد ظهور اشکال جدیدی از آنتاگونیسم هستیم که معیارهای نظم موجود را زیر سؤال برده‌اند.

تزو دیگر این کتاب به ماهیت هویت‌های جمعی می‌پردازد که همواره مستلزم تمایز "ما/آن‌ها" است. این هویت‌ها نقش مهمی را در سیاست ایفا می‌کنند و وظیفه سیاست دموکراتیک این نیست که از طریق اجماع بر آن‌ها چیره شود بلکه باید به شیوه‌ای بدان‌ها شکل بدهد که به رویارویی دموکراتیک جان بدهند. اشتباه لیبرالیسم این است که بعد عاطفی انسان را که برانگیزاننده‌ی هویت‌های جمعی است، نادیده می‌گیرد و از همین‌رو در این تصور نیز برخلاف است که با ظهور فردگرایی و پیشرفت عقلانیت نهایتاً عواطف تأثیر خود را از دست خواهند داد. به این دلیل نظریه دموکراتیک قادر به درک به هنگام ماهیت جنبش‌های سیاسی توده‌ای و نیز پدیده‌هایی مانند ناسیونالیسم نیست. نقشی که عواطف در سیاست ایفا می‌کنند نشان می‌دهد که برای کنار آمدن با امر سیاسی، کافی نیست تا نظریه لیبرالی موجود، ارزش‌های متکثر را به رسمیت بشناسد و تساهل را بستاند. سیاست دموکراتیک را نمی‌توان به ایجاد مصالحه در میان منافع یا ارزش‌ها یا

رایزنی درباره خیر مشترک محدود کرد؛ سیاست دموکراتیک باید به امیال و رویاهای مردم چنگ بزند. سیاست دموکراتیک برای این که بتواند عواطف مردم را به سوی طرح‌های دموکراتیک بسیج کند باید دارای منش متعصبانه و جاندارانه‌ای باشد. در واقع یکی از کارکردهای مهم تمایز چپ/ راست، همین برانگیختن عواطف و احساسات است و ما باید در برابر دعوت نظریه‌پردازان برای کنار گذاشتن تمایز چپ و راست مقاومت کنیم.

از تأمل درباره امر سیاسی، درس دیگری را می‌توانیم فراگیریم. اگر امکان دست یافتن به نظم فراسوی هژمونی مسدود و ناممکن است، پس این امر چه پیامدی برای پروژه جهان‌میهنی خواهد داشت؟ برخلاف نظریه‌پردازانی که پایان نظام تک‌قطبی را نوید بخش تحقق دموکراسی جهان‌میهنی می‌دانند، استدلال من این است که فقط از طریق یک جهان چندقطبی می‌توان از مخاطرات نظم جهانی تک‌قطبی کنونی جلوگیری کرد؛ جهانی چندقطبی با موازنه قدرت در میان قطب‌های منطقه‌ای که به تکرار قدرت‌های هژمونیک امکان بقا می‌دهند. این تنها راه برای جلوگیری از هژمونی یک ابرقدرت است.

در قلمرو امر سیاسی، بینش ماکاولی هنوز هم ارزش تفکر و تدبیر را دارد: "در هر شهری دو دسته از امیال متفاوت یافت می‌شود... مردمانی که از ظلم کشیدن متفرند و گروه بزرگی که دوست دارند بر دیگران فرمان برانند". مشخصه دیدگاه پسا - سیاسی این ادعا است که ما اکنون وارد عصری شده‌ایم که این آنتاگونیسم بالقوه از میان رفته است و به این دلیل است که چنین دیدگاهی می‌تواند آینده سیاست دموکراتیک را به مخاطره اندازد.